

سال اول

قیمت سالیانه :

داخله - ۱۵ قران

خارجه - ۱۶ فرانك

تك نمره - ۱ قران

محل اداره :

تبریز - عمارت لقمان

مدیر :

محمد علی تربیت

# کتابخانه تبریز

۱۳۰۱-۱۳۰۲

شماره ۳-۵ رجب المرجب ۱۳۴۱ اول حوت ۱۳۰۱ - ۲۰ فوریه ۱۹۲۳

مجله ایست علمی و ادبی و فلسفی که در هر برج شمسی یکبار انتشار می یابد

(صائب تبریزی)

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سلسله نسب مولانا محمد علی صائب بشمس الدین معروف تبریزی متصل میشود و والد ماجدش میرزا عبدالرحیم که یکی از تجار معتبر تبارزه عباس آباد اصفهان بوده از جمله اشخاصی است که بامر شاه عباس اول از تبریز کوچیده و در عراق مقوطن شده و پسرش صائب در بلده اصفهان نشو و نما کرده و در آن شهر شهرت یافته است و بیت ذیل شعر بوطن اصلی او است :

صائب از خاک پاک تبریز است \* هست سعدی گر از گل شیراز

مولانا بعد از وصول بسن تمیز بزیارت بیتاء الحرام مشرف شده و در حین عود

قصیده در مکتب «حضرت رضا عس» انشا کرده و این بیت از آنجا است:

لله الحمد که بعد از سفر حج صائب \* عهد خود تازه بسلطان خراسان کردم  
از بعضی غزلهای صائب چنان مفهوم میشود که بعد از مراجعت باصفهان از وضع  
ایران دلگیر شده و رنجیده خاطر گردیده است و لذا بخیال سفر هند افتاده و در  
شهر سنه ۱۰۳۶ از اصفهان خارج شده است و غزل ذیل از آنهاست:

طلائی شد چمن ساقی بگردان جام زرین را \* بکش بر روی اوراق خزان دست نگارین را  
دل هر لحظه از داغی بداغ دیگر آویزد \* چو بیماری که گرداند ز تاب درد بالین را  
بجای لعل گوهر از زمین اصفهان صائب \* بملک هند خواهد برد این اشعار رنگین را  
مولانا صائب بعد از آنکه شهر کابل رسید ظفر خان منخلص به «احسن» (۱) که  
به نیابت حکومت بدر خود خواجه ابوالحسن تریقی در آن شهر مقیم بوده است از مولانا  
قدر شناسی کرده و مدتی آن بزرگوار را در نزد خود معزز و محترم نگاه داشته  
و مشارالیه نیز بواسطه مدایح و قصاید نام وی را زنده و جاوید ساخته و ابیات ذیل مقتبس  
از یک قصیده او است:

کلاه گوشه بخورشید و ماه می شکم \* باین غرور که مدحتگر ظفر خانم  
ز روی گرم تو جوشید خون معنی من \* کشید جذب تو این لعل از رک کام  
چو سبلی همه ابیات من پریشان بود \* فداشت طره شیرازه روی دیوانم  
تو غنچه ساختی اوراق باد برده من \* و گرنه خار نمی ماندی از گلستانم  
ظفر خان مشارالیه نیز در بعضی از مقاطع غزلهای خود مولانا صائب را بخوبی

اسم برده از آن جمله است:

طرز یاران پیش احسن بعد از این مقبول نیست \* تازه گوئیهای او از فیض طبع صائب است  
(۱) میرزا احسن آه خان ملقب بظفر خان یکی از شعرای عهد خود بوده و دیوانی دارد

در تاریخ ۱۰۳۹ ظفر خان مزبور که بجهت تهنیت « شاه جهان پادشاه » بطرف (دکن) حرکت میکرد صائب را نیز همراه خود برده و مولانا بعد از ورود بحضور سلطان بمراحم ملوکانه و بلقب « مستعد خان » ممتاز و بمنصب « هزاری » سرافراز شده است مولف تذکره « خیر البیان » مینویسد که مولانا قبل از رفتن هند روزی در مجمعی از دوستان بوده و « حقا » نامی از درویش که در آنمیان حضور داشته است مولانا صائب را بلقب « مستعد خان » مخاطب ساخته و از آن بعد بدین عنوان مشهور شده است.

در سال ۱۰۴۲ ظفر خان مشارالیه بحکومت کشمیر منصوب شده و در موقع حرکت مولانا صائب نیز نظر بسابقه مودت و الفتی که با وی داشته هم-راه او بکشمیر رفته و در همان ایام پدر مولانا بجهت برگردانیدن پسر از اصفهان به هند آمده و با اتفاق فرزند خود بایران برگشته اند بیت ذیل از غزلی است که در مملکت هند انشا شده.

خوش آنروزی که صائب من مکان در اصفهان سازم \* ز آب زند رودش خامه را رطب اللسان سازم  
بیت ذیل هم از یک غزل معروف او است که بعد از عودت بشهر اصفهان به نواب جعفر خان وزیر اعظم نوشته و فرستاده و مشارالیه هم پنج هزار روپیه از هند در مقابل آن غزل صله و جایزه باو ارسال کرده است و بیت مذکور اینست:

دور دستار باحسان یاد کردن همت آملت **جامع علوم و ادب** هر نخلی پای خود نمر میافکند  
مولانا بعد از آنکه از مملکت هند باصفهان برگشته تا آخر حیات در نزد سلاطین صفویه معزز و محترم زیسته و از طرف شاه عباس ثانی بلقب ملک الشعرا مفتخر شده است ولی در روز جلوس شاه سلیمان اشعاریکه منظوم ساخته و مطلع آن این بود:  
احاطه کرد خط آن آفتاب تابانرا \* گرفت خیل بری در میان سلیمانرا

شاه سلیمانرا بجهت حسن صورتی که در جوانی داشته است بغیظ آورده و تا آخر عمر با مولانا تکلم نکرده است. مولانا سه چهار سال بعد از جلوس وی در شهر

اسفهان وفات کرده و در آنجا مدفون است و عبارت (صائب وفات یافت) « ۱۰۸۱ » ماده تاریخ او است.

مولانا دواوین متعدده دارد و مجموعه آثارش قریب به یکصد و بیست هزار بیت است بیشتر بغزل پرداخته قصیده و مثنوی نیز دارد بعضی نثرهای بلیغ و خطبه دیوانی نیز نوشته و یکی از دواوین وی بزبان ترکی است کلیات وی عبارت از یک سفینه مملو از مواعظ و آداب، و جنگی پر از حکمت و امثالی باشد که در ضمن غزل تلفیق شده و هر شعرش مناسب مقال و موافق مقامی باشد و اکثر ابیانش بمقام ضرب المثل رسیده و در السنه و افواه ساری و متداول است ولی غالب مردم من باب عدم اطلاع بکلمه «لا ادری قائله» منسوب میدارند و نمیدانند که اغلب آنها در دواوین صائب مندرج و موجود است و چقدر جای حیرت است که چنین شاعری در مملکت ایران الحال شهرتی ندارد و هنوز مجموعه گرانبهای وی در ایران بطبع نرسیده است خیلی محتمل است که همین عدم اطلاع مردم مکتسب و ناشی از نگارش دو نفر از تذکره نویسان متأخرین شده است لطفعلی بك آذر در «آتشکده» گفته صائب در مراعات سخن گستری طرز خاصی دارد که شباهتی بفصحای متقدمین ندارد دیوانش یکصد هزار بیت است بعد از مراعات بسیار این چند بیت از دیوان او انتخاب و ثبت شده.

رضاقلی خان هدایت در «مجمع الفصحاء» نوشته صائب در طریق شاعری طرزى غریب داشته که اکنون پسندیده نیست با آنکه صد هزار بیت دیوان دارد ناچار بدین چند بیت اکتفا رفت.

جز دو نفر مولف محترم فوق که عقیده هر دو نسبت بمولانا شبیه بهم بوده و عبارت کتاب ثانی با یک تغییر جزئی همان عبارت کتّاب اول است سایر تذکره نویسان بالاتفاق تمجید فوق العاده از صائب میکنند و ارباب جنک و سفاین هزاران بیت ها از

کلیات وی برگزیده اند .

طاهر نصیر آبادی که یکی از معاصرین صائب است در تذکره خود شرح مفصلی از وی نوشته و چنین میگوید : میرزا صائب از علو فطرت و نهایت شهرت محتاج بتعریف نیست انوار خورشید فصاحتش چون ظهور خرد عالمگیر و مکارم اخلاقش چون معانی رنگین دلپذیر خامه یکانه دو زبانش بتحریر سه انگشت بچهار رکن کون و شش جهت آفاق پنج نوبت کوفته ...

مؤلف تذکره ریاض الشعرا مذکور داشته که صیت سخنوری صائب از قاف تا قاف جهان رسیده و خوان نعم کلامش از شرق تا غرب کشیده معاصرین را با وی همسری محال و دغدغه برابری چه مجال ...

میر غلامعلی آزاد در « سرو آزاد » نوشته از آن صبحی که آفتاب سخن در عالم شهود پرتو انداخته معنی آفرینی باین اقتدار سپهر دوار بهم نرسانده چنانکه خود او گفته ز صد هزار سخنور که در جهان آید \* یکی چو صائب شوریده حال برخیزد سرخوش در « کلمات الشعرا » آورده از زمانیکه زبان بسخن آشنا شده چنین معنی یاب خوش خیال بلند فکر بر روی عرصه نیامده در حین حیات دیوانش مشهور آفاق و اشعارش عالمگیر بود خوانندگان درویش و سلاطین هند در نامه های خود از شاه ایران درخواست دیوان او میکردند و شاه ایران برسم تحفه و هدایا میفرستاده است ...

بعقیده نگارنده مولانا صائب را اگر « مقننی » ایرانی بخوانیم سزا است زیرا که مانند وی مفلح و نکته سنج و مبتکر و باریک بین بوده و هزاران معانی بدیع در غزلهای خود گنجانیده و سخنوران معاصر را تلخ کام گذاشته و خود نیز گفته است تلخ کردی زندگی بر آشنایان سخن \* اینقدر صائب تلاش معنی بیگانه چیست از مطالعه کلیات صائب چنان بنظر می آید که مولانا مدتهای مدید دواوین غزلیات

فحول شعراء قدما و متأخرین را تتبع و تدقیق کرده زیرا که اغلب غزلهای برجسته و شایان ملاحظه و تقدیر آنها را نظیره و جواب گفته است و شیوه غزلهای معاصرین خود را بنحوی تغییر داده و تصرفها میکند که میبکند غزل سرایانش میتواند بحسب داشت از جمله غزل ذیل ظهیر قاریابی را.

خیالش قاسح با من بیک پدراهن است امشب \* نظر بر هر چه اندازم بچشم گلشن است امشب  
شکستم توبه را از بس شکن در زلف او دیدم \* دل زاهد شکست از من چه بشکن بشکنت امشب  
ظهیر از مصر حسن او نسیم صبح می آید \* مشام شوق من بر بوی این پدراهنست امشب  
با این غزل استقبال کرده

ز حسن نیرنگ یار بزم روشن است امشب \* اگر مجنون شوم منم مکن حق بانست امشب  
شکستم شیشه عمر رقیبان با تو بنشستم \* تو هم طرف کاه بشکن که بشکن بشکنت امشب  
بیا صائب تو هم یکدم بزم ما تماشا کن \* ملک در عرش میگردد که احسن احسنست امشب  
در مقابل این غزل سعدی

تو از هر در که باز آئی بدین خوبی و زیبایی \* دری باشد که از رحمت بروی خلق بگشائی  
ملائنگوی بچاصل ترنج از دست گشتابند \* در آن معرض که چون یوسف جمال از پرده بنمائی  
قیامت میکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن \* مسلم نیست طوطی را در ایامت شکر خانی  
غزل ذیل را صائب انشا کرده

نیباید ترا مشاطه بپر خود آرائی \* بهجرا بروی از خانه آئینه می آئی  
لطافت بیش از این در پرده معنی نمیکند \* که چون نور نظر در پرده پنهان و پیدائی  
در این ایام شد ختم سخن بر خامه صائب \* مسلم بود اگر زین پیش بر سعدی شکر خانی  
اینهم یکی از غزلهای معروف صائب است که بتقلید حافظ مظلوم ساخته

ز خار زار تعلق کشیده دامان باش \* بهره میکشدت دل از آن گریزان باش

قد نهال خم از بار منت ثمر است \* ثمر قبول مکن سرو این گلستان باش  
 ز بلبلان نوا سنج این چمن صائب \* مرید زمزمه حافظ خوش الحان باش  
 مگر چه اکثر اشعار صائب در عالم خود منتخب است با این همه هر صاحب تذکره  
 و بیاضی بمذاق خود بکفسمت مهمی از کلیات وی انتخاب کرده و نوشته اند « عاملاوی  
 بلخی » و « امیر مزاد خان » که از معاصرین وی بوده اند هر یک منتخباتی از ذواوین  
 وی جمع و تألیف کرده اند خود مولانا نیز اشعاری مختلف المواضيع از ذواوین خود  
 برگزیده و هر بخشی را بنامی موسوم کرده است ، اشعاری را که در صفت اعضای  
 معشوق سروده « مرآت الجمال » (۱) و آنچه مشتمل بر آینه و شانه ساخته « آرایش نگار »  
 لقب داده است و ابیاتی که بر می و میخانه مربوط بوده « میخانه » و نخبه مطالع غزلهارا  
 « واجب الحفظ » نام نهاده است  
 از جمله مدایح مولانا قسیده معروفی است که تشبیب آن خطاب به « کعبه معظمه »  
 و گریزش بمناقب « حضرت علی ابن ابی طالب عس » است بجهت ضیق صحائف مجله  
 برخی از آنها را برگزیده و مینویسیم  
 ای سواد عنبرین قامت سوبدای زمین علوم انسانی و مطالعات از نکبت مشکین لباست نافه چین  
 موجة از ریک صحرایت صراط العتقین علوم اوستغی از تار و بود جامه ات جبل العتین  
 غنچه پژمرده از لاله زارت شمع طور \* قطره افشوده از زمزم در ثمین  
 در بیابان طلب یک العطش گوی تو خضر \* در حریم قدس یک پروانه ات روح الامین  
 مصرع برجسته دیوان موجودات را \* از حجو اینک نشان انتخابت برجبین  
 مردم چشم جهان بین سپهر اختری \* جای حیرت نیست گر باشد لباست عنبرین

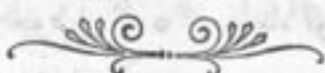
(۱) شمس الدین سامی در قاموس الاعلام گویا کتاب مرآت الجمال را ندیده و لذا آن را  
 بصائب دیگری منسوب داشته است .

هیچ تعریفی ترا زین به نمیدانم که شد \* در تو پیدا گوهر پاك امیر المومنین  
این بیت هم یکی از نخلصات بدیع او است که بعد از تمهید بهار گفته :  
دهان غنچه هوا با گلاب شبنم شست \* که مدح خسرو آفاق را کند تکرار  
متفرقه ذیل هم از شاه فردهای غزلیات او است  
زبان لاف رسوا میکند ناقص کالانرا \* که رو بر خاک مالد پرفشانی بسته بالانرا  
دلم بیایکی دامان غنچه می لرزد \* که ببلبلان همه مستند و باغبان تنها  
عشق سازد ز هوس پاك دل عالم را \* دزد اگر شحنه شود امن کد عالم را  
سخت بیخواهم که در آغوش تنک آرم ترا \* هر قدر افشرد دل را بیفشارم ترا  
بر تو اوضاع های دشمن نکیه کردن ابلهی است \* پای بوس سیل از پا افکند دیوار را  
اگر از اهل ایمانی مهیا باش آفت را \* که دندان میگذرد پیوسته انگشت شهادت را  
بخونم زد رقم تا با قلم شد آشنا دستش \* پر پرونی که میبردم بمکتب من کتابش را  
غم عالم فراوانست و من يك غنچه دل دارم \* چه سان در شیشه ساعت کنم ريك بیابان را  
شاه و کدا بدیده دریا دلان یکبست \* پوشیده است پست و بلند زمین در آب  
ای برق بیعروت با را شمرده بگذارم سازم \* هر خار این بیابان رزق برهنه بانی است  
شب که صحبت بحديث سر زلف تو گذشت عالم \* هر که برخواست ز جا سلسله بر پا خواست  
بوی گل و باد سحری در سر راهند \* کر میروی از خود به از این قافله نیست  
غافل مشو ز مرک که در چشم اهل هوش \* موی سفید رشته بانگشت بستن است  
مریز آب رخ خود برای نان صائب \* که آبرو چو شود جمع آب حیوانست  
دل و زبان چو یکی شد سخن بلند شود \* بهیج جا نرسد طائری که یکبال است  
کفاره شراب خوریهای بی حساب \* هشیار در مبانه مستان نشستن است  
جائی نمیروی که دل بدکان ما \* تا باز گشتن تو بصد جا نمیروید



- یکبار سر بر آرزوی قبای ناز \* دست مرا بین بگیربان چه میکند
- ز صدق و کذب سخن سنج را گزیری نیست \* چو صبح تیغ جهانگیر ما دو دم دارد
- مرا بروز قیامت غمی که هست اینست \* که روی مردم عالم دوباره باید دید
- صحبت مردم افسرده سکون می آرد \* آب ایستاده ز پا رشته برون می آرد
- کاسه اهل کرم خالی نمیگردد ز جود \* ماه نو شد بدرو نور مهرتابان کم نشد
- نه زلف شانه کند نه بچشم سر مه کشد \* بخود نمیرسد آنشوخ تا بما چه رسد
- مخند ای نوجوان زنهار بر موی سفید ما \* که این برف پریشان سیر بر هر بام میبارد
- توان بکوه غم دل ما را شکست داد \* از فیل مست کعبه محابا نمیکند
- کسی برون سر از این بحر یبکرانه کند \* که سر باره پشت نهنگ شانه کند
- حسن تو از دمیدن خط کامیاب شد \* یغمبر جمال تو صاحب کتاب شد
- ز شور عشق در وجدند ذرات جهان یکسر \* اگر بانی نکویی آستینی برفتان آخر
- نرمی ز حد مبر که چو دندان مار ریخت \* هر طفل نی سوار کند تازیانه اش
- پیدا ست همچو قبله نما از ته بلور \* از سینه لطیف دل همچو آهش!
- دست طمع که پیش کسان میکنی دراز \* پل بسته که بگذری از آبی خویش
- ز خال گوشه ابروی یار میترسم بر مال جامع علوم \* از این سقاره دنباله دار میترسم
- سپندی را بتعظیم دل ما نامزد فرما \* که آداب نشست و خاست در محفل نمیدانم
- هیچ همدردی نمی یابم برای خویشتن \* می نهم چون بید چگون سر پهای خویشتن
- پشه باشب زنده داری خون مردم میخورد \* زنهار از زاهد شب زنده دار اندیشه کن!
- هر که از آب حرام رشوه آستین شود \* تیغ اگر باشد طرف مردانه میگوید سخن
- بحوالی دو چشمت حشم بلا نشسته \* چو قبیله کرد لیلی همه جا بجا نشسته
- دل ربایانه دگر بر سر ناز آمده \* از دل ما چه بجا مانده! که باز آمده؟

پیری شکوفه ایست که مرگست بار او \* بارش چو این بود! چه بود زخم خار او؟  
 نسخه های ممتاز و قیسی از کلیات سائب در کتابخانه های «راغب پاشا» و «نور عثمانی»  
 در اسلامبول موجود است و در هند نیز قسمت مهمی از آن مکرر بطبع رسیده است.  
 محمد علی ثریلت



## نر و ماده

### تحقیقات علمی در خصوص جنس ذکور و اناث

از مدتهای مدید علمای علم فیزیولوژی و حیوان شناسی در خصوص اینکه چطور  
 میشود که نطفه حیوانات گاهی تولید جنین «نر» و گاهی تولید جنین «ماده» میکند، و از  
 چه هنگام دوره نمو نطفه، جنس نر و ماده مشخص و معین میشود؛ و حتی بعضی وقت  
 مولود حیوانات نه از جنس ذکور و نه از جنس اناث است بلکه خنثی که لغت علمی  
 فرانسوی آن (ارما فردیت Hermaphrodite) است صحبتها کرده اند.  
 این مسئله از قدیم در معرفت الحیوة (Biologie) و تعریف الجنین (آنبریولوژی)  
 (Embryologie) و علم نسج شناسی (Histologie) محل گفتگوهای زیاد است که غالب  
 آنها باید فرضیات و تصورات تلقی شود چه مذاکرات و اختلاف عقاید بی نهایت علمای  
 فن دلیل بس محکمی است بر اینکه مسئله هنوز مبهم و بطور صحیح مشخص نشده ولی  
 برای اینکه قارئین محترم مختصر اطلاعات علمی در این خصوص از مقاله ما کسب نمایند  
 و اوقات شریف شان از مطالعه فرضیات و تصورات که تقریباً خارج از حقیقت است  
 تلف نشود ما طرح مسئله را بطور سهل الفهمی شروع و حقائق که نا حال در اینخصوص